

رسول پویان

ترانه صبح

دلم ترانه صبح تو سر کند نکند
حدیث طره شب مختصر کند نکند
چونان بر دلم آتش زدی که سوزیدم
برون بال و پرم از شرر کند نکند
در آستان جنون باز عقل دور اندیش
ز گرگ خفته صحرا حذر کند نکند
بیا که غرق به دریای اشک گردیدم
ترحمی به دو چشمان تر کند نکند
ز گنج فقر و قناعت دل شکسته من
طبق طبق عطا سیم و زر کند نکند
درخت عشق به باغ وصال پروردم
بگو که تا دم آخر ثمر کند نکند
دمی که ماه رخت بدر می شود آیا
به شوق روز هوای سحر کند نکند
زمان گذشت و نیامد پیام و مکتوبی
دلم به جانب کویت سفر کند نکند
بسان کودک نوزاد لخت و عریانم
لباس عشق تو از نو به بر کند نکند
سرود چشم خمار تو گر نویسم باز
بگو محک به در و گهر کند نکند
همیشه قصه که را به کهر با گویم
هوای جاذبه ماده، نر نکند نکند

نوای نیمه شب و آه صبحدم یارب
به قلب نازک یارم اثر کند نکند
دگر به گوشه تنهایی کی شوم قانع
به شهد وصل مرا مفتخر کند نکند

2014/9/3